بررسی اصطلاحات نجومی در شعر معاصر

سید مجید جوادی زاویه[1]، دکتر عباس ماهیار[2]

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۱۰
تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۰۲

چکیده

ایرانیان از دیرباز جزء مردمانی بودند که به آســمان، زیبایی‌ها وشگفتی‌های آن توجه ودقت ویژه داشــته‌اند که سهم شاعران در این میان کم نیست. روشنان فلکی دستمایه تصویرسازی شاعران کهن وبزرگی چون خاقانی، انوری، نظامی، خواجوی کرمانی، منوچهری و دیگران بوده است. دراین مقاله برآنیم تا بکاویم آیا شاعران معاصر به آسمان و زیبایی‌های آن توجه دارند؟ آیا نوع نگاه آنان متفاوت اســت ؟ آیا آفتاب از نگاه شــاعران منتقد، معترض و بدبین معاصر با برکت اســت یا شعله ای است برخرمن هســتی؟ با این وجود بــه کاربردن اصطلاحات و واژه‌های نجومی در شــعرمعاصر به ویژه درشــعرنو یکی از جا لب‌ترین موضوعاتی اســتکه می‌تواند مورد تحقیق وبررسی قرا ر بگیرد. که در این جســتار با آوردن نمونه‌هایی از شعر ملک الشعرای بهار، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، محمد حســین شــهریار، رهی معیری، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، منوچهر آتشی، سهراب ســپهری، به آن پرداخته، نوع نگاه، نوع تصویر ومعنی ومفهومی را که در ژرف ساخت این ترکیب‌ها وتصاویر نهفته است، به طور تطبیقی مورد تحلیل وبررسی قرار داده‌ایم.

کلید واژه‌ها: اصطلاحات نجومی، تصویر، شعر معاصر، نوع نگاه.

۱- دانش آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. m.j.zavheh@gmail.com
۲- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج واستاد دانشگاه خوارزمی، ایران.. abbasmahyar@kiau.ac.ir

مقدمه

وَالشّـــمسِ وَالضُحاهـــا (۱) وَالقَمَرِ اِذا تَلاها(۲) وَالنّهارِ اِذا جَلّاها(۳) وَالسّـــما ءِ وَما بَناها(۵) (ســـوره الشمس / ۱-۵) «سوگند به خورشید وگسترش روشنی‌اش و به ماه هنگامی که از پی آن در آید و به روز چون خورشـــید را به خوبی آشـــکار کند و به آسمان وآنکه آن را بنا کرد.»

زیبایی‌های آســـمان از جایگاه خاصی برخوردار است که خداوند سبحان در جای جای قرآن کریم به آنها سوگند یاد می‌کند. این زیبایی‌ها از دیر باز مورد توجه انسان‌ها بوده و هســـت و شگفتی‌هایی‌که همیشه از درک و فهم بشر فراتر مانده، و آدمی را در دریای عمیق حیرت غرق ســـاخته است. قدرت آســـمان برانسان مسلط بوده و هست و آدمی در برابر این ســـلطه تســـلیم محض اســـت و بس، که در اغلب موارد تقدیر و سرنوشـــت خویش را در گردش افلاک می‌بیند و از چرخش و دور آســـمان می‌جوید. ســـتاره شناسان که توجه ویژه‌ای به آسمان داشـــته‌اند تصاویری از پیرامون خود را در چگونگی نظم ستارگان ترسیم کرده‌اند. که اغلب برخاسته از تخیلی نیرومند و شاعرانه اســـت. تصاویری از قبیلثور (گاو) عقرب (کژدم)، جدی (بزغاله)، دلو (سطل)، حوت (ماهـــی)، جوزا (دو پیکیر) و ده‌ها تصویر دیگر. اما مســـئله تحقیق اینســـت که آیا در شـــعر معاصر چه در قالب ســـنتی و چه در قالب نو شـــاعران به آســـمان و زیبایی‌های آن توجه دارند؟ آیا هنوز گردش افلاک و حرکت ســـیارات خاســـتگاه شعر است ؟ آیا هنوز اصطلاحات نجومی با همان معنی و مفهوم در شعر معاصر نمود پیدا کرده است یا اینکه نوع نگاه متفاوت اســـت؟ آیا شـــعرای مدرن ما آسمان و زیبایی‌های آن را رها کرده و در بازارهای پر زرق و برق به دنبال اجرام تصنعی دســـت بشـــرند؟ آیا تعبیرها و برداشـــت‌ها همان است که بود ؟ آیا صور خیال همان شکل کلیشه‌ای خود را حفظ کرده است؟ مسلماً توجه شاعران معاصر به اندازه‌ی شاعران قرن ششم نیست اما گاهی

اشــعاری را می‌بینیم که رنگ و بوی قصاید خاقانی را دارند. مانند این غزل از اســتاد شهریار:

به لاجورد افق ته کشـــیده برکه شـــب مــه و ســتاره طپیــدن گرفته چــون ماهی
صلای رحلت شب داد وطلعت خورشید خــروس دهکــده از صیحــه ســحرگاهی
به جستجوی تو ای صبح در شبـان سیاه بســـا کـــه قافـــلـــه آه کـــردهام راهـــی
بـــرآی از افـــق ای مشعل هدایت شرق بــرآر گلــه ایــن گمرهــان ز گمراهــی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۴۹)

آسمان و افلاک و توانش آن

اللهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (سوره / ۲)
هُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ (سوره / ۷)

عطار می‌فرماید:

آسمـــان چون خـــیمه ای بر پا کـــرد بی ســتـون کـرد وزمـینش جـــای می‌کرد
کـــرد در شـش روز هـفت انجم پـدید وز دو حــرف آورد نــه طــارم پدیــد
مهره‌ی انجـــم ز زرین حـــقه ســـاخت بـــا فلـک در حقه هر شـــب مهــره باخت

(عطار،۱۳۶۸: ۱)

و حضرت حافظ می‌فرماید :

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معمـــا هیچ دانا در جهان آگاه نیســـت

(دیوان ،۱۳۶۷: ۵۰)

آســـمان گنبد ظاهری که بالای زمین دیده می‌شـــود، و زمینه ابرها وخورشید وماه وســـتارگان اســـت. رنگ آبی روشن آسمان در روز ناشـــی از این است که ذرات خرد غبـــار و بخـــار موجود در جو زمین بعضی از امواج نور را جـــذب و برخی را پراکنده

می‌کنند .امواجی که طول موج آنها بیشتر است (قرمز وزرد) به آسانی از میان ذرات می‌گذرند، ولی اشعه‌های کوتاه‌تر (آبی) پراکنده می‌شوند هرچه مقدار غبار و ذرات کمتر باشد مقدار اشعه پراکنده شده کمتر و بنابراین رنگ آبی آسمان صافتراست. (مصاحب ،۱۳۸۷: ۱۴۸)

آسمان از دیرباز مورد توجه شاعران بوده و هست، بازتاب آن را در شعر شاعران معاصر می‌بینیم :

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند　　در شگفتم من نمی‌پاشد زهم دنیا چرا
(شهریار، ۱۳۸۲: ۷۶)

در این بیت آسمان مخرب است و پریشان کننده، و استعاره‌ی مکنیه است از نوع انسان انگاری.

آسمان همره سنتور سکوت ابدی　　با منش خنده خورشید نثار آمده بود
(همان: ۱۲۸)

کمان چرخ فلک شهریار درکف نیست‌که　　روزگار چو تیر شهاب می‌گذرد
(همان: ۱۹۰)

شهریار فلک را به کمان و روزگار را به شهابی که مانند تیر می‌گذرد تشبیه کرده است و زودگذر بودن آن مورد توجه شاعر است.

کهکشان سوخته‌ای، پرسه می‌زند

در آسمان در کهکشان سوخته‌ای، گویا، بر طبل واژگون عزا می‌کوبند.» (آتشی ،۱۴۵:۱۳۶۷)

نگاه آتشی به آسمان نگاه تلخ و سیاهی است که ریشه در تباهی و استبداد جامعه زمان شاعر دارد.

«آسمان بسیار است

آسمان‌هاست به رنگ شنگرف

آسمان‌هاست به رنگ زیتون

آسمان‌هاست ز فیروزه‌ی نیشابوری

که مرا در آن سیر و سفریست» (کدکنی، ۱۳۷۶:۲۵۰)

در این شعر زیبا استاد شفیعی آسمان را به رنگ زیتون می‌بیند که اینگونه نگاه بدیع و بی‌سابقه است و همچنین به رنگ « فیروزه‌ی نیشابوری » نه تنها به رنگ بلکه از جنس فیروزه‌ی نیشابوری که حرف اضافه «ز» بیانگر این مطلب است. شاعر با تکرار واژه‌ی آسمان ذهن خواننده را به سوی آن سوق می‌دهد آسمان‌هایی با رنگ‌های متعدد و متفاوت، تعدد آسمان‌ها نشان از وسعت نظر و ذهن کاوشگر وی دارد و سیر و سفر در آسمان نشان تعالی و کمال‌جویی و اندیشه‌های کبریایی است.

«وقتی در آسمان، دروغ وزیدن گرفت، دیگر چگونه می‌شود به سوره‌های رسولان سرشکسته پناه آورد؟» (فروغ، ۱۳۶۸:۲۳)

نگاه تاریک و بدبینانه فروغ به آسمان هم رسیده است. وگویا به حقیقت همه هستی وی آیه تاریکی است.

«شب می‌شکافد، لبخند می‌شکفد، زمین بیدار می‌شود، صبح از سفال آسمان می‌تراود» (سپهری، ۱۳۷۵:۹۱)

«پدرم وقتی مرد، آسمان آبی بود ....

«آسمان مال من است، پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است »

آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی » (همان :۱۲۸)

شاعر در تلخ ترین اوقات آسمان را آبی می‌بیند و آبی نشانه آرامش است سهراب آسمان را از آن خود می‌داند و این نشانه عشق به آسمان است. و اما پروین اعتصامی‌می گوید:

آسمان خرمن امید مرا زیکی صاعقه خاکستر کرد
من سیه روز نبودم زازل هر چه کرد این فلک اخضر کرد
(دیوان ،۱۳۷۵:۷۴)

بر سپهرتیره‌ی هستی دمی چون ستاره روشنی بخشید و رفت
من چواز جورفلک بگریستم بر من و برگریه ام خندید و رفت
ستیزه گر فلک ای تیره بخت با تو ستیز نمی نمود تو خود گرستیزه گر بودی
(همان :۱۴۰)

در اشعار پروین اعتصامی هیچ امیدی به آسمان نیست که هیچ، بلکه آسمان خرمن امید و آمال وآرزوهای وی را به آتش کشیده خاکستر می‌کند. سیه روزی از طرف فلک اخضر است. و دراین ابیات آسمان ستمگروستیزه گر است و سیاه.

خورشید (آفتاب)

شمس یکی از میلیاردها ستاره‌ای است که با جاذبه گرانشی، اجرام منظومه شمسی را در مدارهایشان نگه می‌دارد. این ستاره نزدیک حاشیه خارجی کهکشان، در شاخه‌ای مارپیچ جای دارد. خورشید برای ساکنان روی زمین «نیراعظم» است و نور آن منبع حرارت و روشنایی و مایه‌ی به وجود آمدن مواد غذایی و رشد گیاهان و تبخیر بخار آب‌ها و اعمال بسیار دیگر است که آدمیان درزندگی خود بدان نیاز دارند. (ماهیار، ۱۸۳:۱۳۸۸)

خورشید در شعر شاعران معاصر جایگاه ویژه ای دارد :

کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم که تو از دوری خورشیدچه‌ها می‌بینی
(شهریار ۱۳۸۲ :۸۷)

صدای رحلت شب داد و طلعت خورشید خروس دهکده از صیحهی سحرگاهی
(همان :۱۴۹)

از راز فسونکاری شب پرده بر افتاد هر روز که خورشید جهانتاب برآمد

(همان :۸۸)

طبعم از لعل تو آموخت در افشانی‌ها ای رخت چشمه خورشید درخشانی‌ها

گربدین جلوه به دریاچه اشکم تابی چشم خورشید شود خیره زرفشانی‌ها

(همان:۱۰۷)

در بیت اول شاعر معشوق خود را با خورشید مقایسه می‌کند و تشبیه مضمر پدید می‌آید و در بیت دوم از طلوع خورشید سخن می‌گوید و در بیت سوم خورشید پرده از راز شب برمی‌دارد و در بیت چهارم روی معشوق را چون خورشید درخشان می‌پندارد و خورشید بسان چشمه‌ای جوشان است که از آن نور می‌جوشد و خورشید پیوسته دست مایه‌ی شاعر برای آفریدن تصاویر و تعابیر مختلف است.

و اما آفتاب از نگاه منوچهر آتشی :

مرا تاریک کن ای روشنای گنگ / مرا چون آفتاب از ابر / که یاس شکفتن‌های پنهان را / وزش‌های بلند گیسوی خورشید را برکوه/ مرا روشن کن ای تاریک که تا زنجیر بگشایم ز پای آفتاب مانده در «زندان اسکندر » و با خورشیدهای ناشناس عمر میعادی چنان چون خود بتاب ای شب / من امشب صبح را دیوانه خواهم کرد / من امشب با فسونی آفتاب هرزه را درخواب خواهم داشت من امشب «آبی تا هر کجا گسترده یک رنگ » را آبستن / خورشیدهای تازه خواهم کرد من امشب آفتابی تازه خواهم گشت در ظلمات این بیداد.

(آتشی،۱۳۷۶: ۲۵۴)

درجامعه‌ای سیاه پر ازتباهی و اختناق جامعه‌ای که نور و روشنایی را به زنجیر کشیده‌اند. شاعر برآن است تا خورشیدهای تازه‌ای را پدید آورد و تاریکی و ستم را نابود کند. بازتاب این عنصر نجومی در این شعر از نوع دیگر است. انتقادی، تند و

گزنده با پایانی خوش و امیدوارکننده.

آفتاب در شعر کسرایی :

«به پنهان آفتاب مهربار پاک بین سوگند

زمین می‌داند این را آسمانها نیز

برآ ای آفتاب ای توشه امید

برآ ای خوشه‌ی خورشید، تو جوشان چشمه‌ای، من تشنه‌ای بی تاب »

(کسرایی، ۱۳۷۸: ۲۷)

در شـــعر کسرایی هم آفتاب پنهان است. شـــاعر به آفتاب پنهان سوگند می‌خورد به آفتاب مهربار پاک بین، مهربار و پاک بین صفاتی هســـتند که شـــاعر به آفتاب داده است و با این صفات استعاره مکنیه پرداخته است یعنی جان داده و آن را چون انسانی تصور کرده اســـت و با این توصیف ذهن خواننده به ســـمت اشعار انتظار می‌رود که منظور از آفتاب همان موعود پاک اســـت. و شاید منظور شاعر آزادی و یا آرمان بزرگ و روشنی است که دیریست همه ملت‌ها و مکتب‌ها و مذهب‌ها بویژه روشنفکران منتظر آن هستند.

و استاد شفیعی کدکنی می‌گوید :

« پس آفتاب کجاست ... زین شب چراغ ملول هوش آفتابیت کجاست »

(کدکنی،۱۳۷۶: ۱۱۰)

و فروغ می‌گوید :

«چه ابرهای سیاهی در انتظار روز میهمانی خورشیدند...

پس آفتاب سرانجام. در یک زمان واحد/ بر هر دو قطب ناامید نتابد»

(فروغ، ۱۳۶۸: ۲۳)

و سپهری می‌گوید :

« از شب ریشه سرچشمه گرفتم، و به گرداب آفتاب ریختم،

« وهمیشـــه من ماندم و تاریک بزرگ، من ماندم و همهمه‌ی آفتاب، از سفر آفتاب، سرشار از تاریکی نور آمده‌ام» (سپهری ،۱۳۷۵ : ۹۱)

«من از مصاحبت آفتاب می‌آیم / کجاست سایه / من از کنار تغزل عبور می‌کردم / و آفتاب تغزل بلند بود» (سپهری، ۱۳۷۵:۱۶۲)

می بینیم در اشعار شاعران نوگرا آفتاب یا پنهان است یا تاریک و این نگاه تاریک ریشـــه در اوضاع نابسامان اجتماعی دارد. و این واژه‌ها آبستن انقلاب و تحول هستند. ونگاه سپهری متفاوت از دیگران یک بار سرشار ازتاریکی نور است و بار دیگر آفتاب تغزل را بلند می‌بیند.

در شـــعر رهی معیری نگاه همان نگاه ســـنتی است همنشـــینی ماه با آفتاب و اینکه حضرت مسیح در آسمان چهارم است و آفتاب نیز در همان آسمان .

در قدح عکس تو، یا گل در گلاب افتاده است؟ مهـــر در آیینـــه یا آتش در آب افتاده اســـت

باده روشن، دمی از دست ساقی دور نیست ماه امشـــب همنشـــین با آفتاب افتاده است

(رهی، ۱۳۷۷: ۲۸)

همنشینی با آفتاب همان قران است. اتصال دو یا چند سیاره از سیارات هفت گانه را در یک درجه و یک دقیقه در هر یک از برج‌های منطقه البروج، از منظر ناظر زمینی قران گویند و آن را مجامعه و مجاسده نیز گفته‌اند. قران ماهوخورشید را اجتماع گویند و نیز باید یادآور شـــویم که اتصال عطارد وزهره به خورشـــید و اتصال خورشـــید به مریخ و مشتری و زحل را « احتراق» سیاره خوانند (ماهیار ،۱۳۸۸:۱۵۸)

ما را به آفـــتاب فلک هم نـــیاز نیســـت این شـــوخ دیـــده را به مســـیحا گذاشـــتیم

بالای هـــفت پرده نیـــلی است جای ما پـــا چـــون حباب بر ســـر دریا گذاشـــتیم

(رهی،۱۳۷۱: ۶۶)

چرا شاعر آفتاب فلک را به مسیحا گذاشته است؟ چه رابطه‌ای بین مسیح و آفتاب

اســـت؟ «در روایات آمده اســـت آنگاه که به فرمان خداوند تعالی عیســـی را به سوی آسمان‌ها بالا می‌بردند. چون به آسمان چهارم رسید، ندایی رسید که او را متوقف کنید و بگردید تا چیزی از تعیّنات دنیایی با او همراه نباشد. چون به فرمان عمل کردند، در زه دلق او ســـوزنی یافتند. پس ندایی دیگر رســـید که به سبب همراه داشتن سوزن که از تعلقات دنیایی اســـت او را در فلک چهارم نگـــه دارید » (ماهیار ،۱۳۸۸:۳۷۳). پس حضرت عیســـی در آسمان چهارم با خورشـــید همسایه است و شاعر به خوبی براین ماجرا واقف است.وسخن خاقانی در این باب :

چه راحـــت مرغ عیـــسی را زعیســـی کـــه همســـایه اســـت بـــا خورشـــید عـــذرا

(دیوان ،۱۳۸۹:۲۱)

عیـــسیم منظر من بام چهارم فلک است که به هشـــتم در رضـــوان شـــدنم نگذارند

(همان ،۱۳۸۹:۱۴۲)

«زهره دومین سیاره منظومه شمسی است و مدار آن میان مدار عطارد و مدار زمین واقع اســـت. زهره از لحاظ بزرگی و وزن و جرم، بیش از هر ســـیاره دیگری به زمین شـــباهت دارد. زهره با چشم غیرمســـلح به صورت جرمی ثابت و به رنگ سفید دیده می‌شود و درخشنده‌ترین جرم آسمانی است سطح زهره از ابرهای سفید متمایل به زرد پوشـــانیده شده است زهره حداکثر سه ساعت پیش از طلوع خورشید طلوع می‌کند و شبانگاه نیز حداکثر سه ساعت بعد از خورشید غروب می‌کند. بنابراین در اوایل شب و اواخر شب در افق شرقی یا غربی قابل رویت است. اختر شماران در زمان‌های پیشین به پیروی از «فرضیه زمین مرکزی» زهره را ســـیاره روشـــنی می‌دیدند که بر فلک سوم می‌تابد منجمان احکامی آن را سعد اصغر تصور می‌کردند.(ماهیار، ۱۳۸۸:۱۷۴)

در احکام نجومی بر نیک خویی وخوش منشـــی و گشـــاده‌رویی و طیبت و عشق ورزیدن و آرزوها و دوست داشتن لهو و بازی و سرود و سخاوت و آزاد مردی و دل

بر هر کس نهادن و شـــادی نمودن دلبستگی بر دوستان و پاکیزگی و عجب و متکبری و شادی و تجمل و دین نگاه داشتن و قوت تن و ضعیفی دل و فرزند دوستی و مردم دوســتی دلالت دارد. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۴) در ادب فارسی زهره نماد خنیاگری ساز و آواز و رقص است حافظ می‌گوید :

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت

کسی ندارد ذوق مستی می‌گساران را چه شد

(دیوان۱۳۶۷ : ۱۱۵)

و خاقانی می‌گوید :

زهــره بـــه دو زخـــمه از ســـرنعش در رقصـــ کشـــد سـه خـــواهـران را

(دیوان، ۱۳۸۹:۳۳)

با چنگ خـدایان نیز آشفته و شـــورانگیز ای زهره شـــهر آشـــوب ای شـــهره شیدایی

(شهریار، ۱۳۸۲:۱۶۳)

و رهی معیری زهره را شادی آفرین می‌داند :

ز طـــبع زهـــره شـــادی آفـــرینی ز پـــروین شـــیوه بـــالانشـــینی

(رهی، ۱۳۷۷:۱۲۵)

و شاملو در شعری دیگرزهره را رقاص می‌داند :

تابیـده بـود و تفته / مـس گونه‌هایشـان / و رقص زهره که در گود بی ته شـب چشمشان بود.(شاملو ،۱۳۷۲:۴۱)

زهره در شـــعر اخوان به گونه‌ای دیگرســت با صفاتی چون بدبیوه گرگِ قحبه‌ی بی‌غم که جام در جام شاعران گذشته چون حافظ و خیام زده، دست افشان و پایکوبان مانند دختر کولی با همه رقصیده و اکنون با شـاعران معاصری چون نیما و دیگران و در آینده با شاعران جوان دیگر خواهد رقصید.

«تو دانی کاین سفر هرگز به سوی آسمانها نیست
سوی بهرام، این جاوید خون آشام
سوی ناهید، این بد بیوه گرگِ قحبه‌ی بیغم،
که میزد جام شومش را به جام حافظ و خیام ؛
و می‌رقصید دست افشان و پاکوبان بسان دختر کولی،
واکنون می‌زند با ساغر « مک نیس » یا «نیما »
وفردا نیز خواهد زد به جام هر که بعد از ما ؛ » (اخوان، ۱۳۶۹:۱۴۵)

طالع

طالع یعنی برآینده، طلوع کننده، «طالع در اصطلاح نجوم جزوی از منطقه البروج که دروقت مفروض برافق شرعی باشد یعنی برطرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن‌وقت زمان ولادت شـــخصی بود آن را طالع آن شخص گویند (ملامظفر، ۱۲۷۴) طالع مشهورترین واژه نجوم احکامی اســـت «طالع آن بود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه البروج، برج را برج طالع و درجه را درجه‌ی طالع گویند» (بیرونی،۱۳۸۶: ۲۰۵)

در نجوم احکامی برای انجام هرکاری ســـوای کارهای عادی و روزمره مراجعه به تقویم و یافتن طالع و اختیار وقت مناسب توصیه شده است. برای نوبریدن، نکاح،فسد کردن، زراعت، دیدار پادشـــاه، جلوس برتخت، آغاز جنگ، شروع به تعلیم، سفر دریا، حمـــام رفتن، حجامت کردن، اجرای قنوات، درخت نشـــاندن و بســـی کارهای دیگر (ملامظفر،۱۲۷۴)

طالع در شعر شاعران معاصر :

همه در چشمه مهتاب غماز دل شویند امشـــب ای مه توهم از طالـــع من غمگینی

من مــگر طالع خود در تــو توانم دیدن که تــوام آینــه‌ی بخــت غبــار آگینــی

(شهریار ،۱۳۸۲:۸۷)

طالــع در بیت اول مجــازاً معنای بخت و اقبال را می‌دهد اما در بیت دوم منظور از طالع بیشتر مفهوم نجومی آن است یعنی کدام برج و کدام درجه از منطقه البروج؟

بزرگ بانوی شیرین سخن خانم پروین اعتصامی چنین گفته است :

همرهی طالع فــیروز بین دولت جان پرور نوروز بین

(دیوان ،۱۳۷۵:۳۸)

هرچه برزیگر طالع کشته است از گل و خار، همان باید چید

(همان، ۱۳۷۵:۶۸)

شــاعر معتقداست که هرچه طالع رقم زده اســت باید به آن راضی بود بیش از آن نمی‌توان بهره‌ای برد غم و شادی و گل و خار برای همه هست.

عقرب: برج هشــتم برابر آبان ماه – از صوت‌های منطقه البروج و جنوبی و ستاره روشــن آن قلب العقرب اســت که ستاره‌ای اســت قرمز (مصفا ،۱۳۵۲ :۵۲۵) کواکب صورت عقرب بیست و یک در صورت و عرب آن سه کوکب را که برجبهه او باشند اکــلیل خــوانند و کــوکبی که بر بدن او باشــد و ســرخ نماید قلب العقرب گویند (آملی، ج۳: ص۴۵۳)

استاد شفیعی کدکنی در شعر«ساعت شنی » می‌سراید :

همسایه من کرده ساعتش را آویزان

نه از دم عقرب که از دنبال سرخ ذوذنب‌هایی

که هیچ افسون و دعایی راه برایشان نمی‌بندد (کدکنی، ۱۳۷۶:۳۸)

شــاعر در این عصر در قالب نو یک باور کهن را مطرح کرده اینکه عقرب نشــانه درماندگی اســت، ماهی است طلسم شده و همســایه برای اینکه گرفتار نشود ساعت

خود را از دنبال سرخ ذوذنب آویخته است تا پیوسته در حرکت باشد وهیچ عاملی آن را از رفتن باز ندارد.

در شعر بهار :

من آن نـدیدم و دیـدم درآب عـارض تو　　خمیده طره و شـد مـار و قلب من بگزید

دو طره بود و بنـاگوش روشنـت گویی　　دو عقربسـت زدوگوشـه‌های مـاه پدیـد

به برج عقـرب هـرکس شنیده باشد ماه　　ولیـک عقـرب در برج ماه کسـی نشـنید

(دیوان بهار ،۱۳۸۷:۴۶۰)

شاعر در بیت دوم تصویر زیبایی پرداخته است قرارگرفتن موی بناگوش در دوطرف صورت معشوق را به دو عقربی مانند کرده است که در دو طرف ماه قرار گرفته اند.

هلال

روزهـای اول و دوم مـاه به صورت هلال در آسـمان طلوع می‌کنـد که روز اول مشاهده آن با چشم غیرمسلح دشوار است.

رهی معیری می‌گوید :

همچون هلال بهر توآغوش من تهی است　　ای کوکـب امیـد در آغـوش کیسـتی

(سایه عمر،۱۳۷۷: ۴۰)

تصویری بدیع وعاشقانه، شاعر آغوش خود را به هلال مانند کرده است.

همین تصویر در شعر بهار به گونه‌ای دیگر :

می ده کـه هـلال مه شـوال برآمد　　ای بـی تـو قـدِ من چـو هلال مه شـوال

(دیوان ،۱۳۸۷:۱۰۲)

در شعری دیگر :

مه مـن نیز پی رویـت فرخنده هلال　　همچـو خورشـیدفراز آمـد ازخانـه به بام

تاهمی ابـــروی او دیـدم من با مـــه نو هیـــــچ نشـــناختم آیا مه نو هســـت کدام
شده او بیهده جویای هـــلالی زســـپهر مـــن از آن روی نکـــو ســـاخته صدماه تمام
(همان، ۱۳۸۷:۴۲)

تعبیر بهار یک تعبیر سنتی است تشبیه ابروی یار به ماه نو هم یک تشبیه کلیشه‌ای است.

پروین

پروین یا ثریا منزل ســوم از منازل بیســت و هشــت گانه قمر است و آن مجموعه شــش یا هفت کوکب در کوهان صورتفلکی ثور اســت که شباهت گونه‌ای به خوشه دارد. اعراب آن را ثریا و النجم و ایرانیان آن را پروین و پرن گویند.

در شعر بهار :

بـــانـــــگ پایـــــنده بـــــاد آزادی از ثـــری بـــاز تـــا ثـــریـا شـــد
(دیوان بهار ،۱۳۸۷:۲۲۸)

شـــاعر آزادی‌خواه سیاســـتمدار مبارز صدای زنده باد آزادی را به اوج یعنی تا ثریا رسانده است. در اوج بودن ثریا بیشتر مورد نظر شاعر است.

تافته عقد پرن نزدیک راه کهکشان همچو مجموعی گهر، پیش بساط گوهری
(همان :۲۹۲)

پرویـــن را به مجموعـــه‌ای از جواهرات ماننـــد کرده که در بســـاط جواهر فروش گسترده شده است.

در شعر شهریار :

هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشکتـو هـم ای دامن مهتاب پراز پرویـــنی
(شهریار، ۱۳۸۲:۸۷)

شاعر ستاره‌های خوشه پروین را به قطرات اشک خود تشبیه کرده است.

شـــهریـار ایـن دُرِّ شـــهوار به دربار امـیر تـا فشـانـد فلکـت عقـــد پرن بازرســان

(همان :۹۳)

شـــاعر شعر خود را به درّ و خوشـــه پروین را به گردبندی مانند کرده سپس آن را برای امیری فیروز کوهی شاعر معاصر خود تقدیم می‌کند.

چشم پروین فلک از آفتابی خیره گردد ماه من در چشم من بین شیوه شب زنده‌داری

(همان: ۹۰)

یعنی من از پروین شب زنده دار ترم.

ماه و مهتاب

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۸۷)

فاصلـــه ماه از زمین حداقل ۳۶۰,۰۰۰ کیلومتر و حداکثر ۴۰۰,۰۰۰ کیلومتر اســـت. قطرآن ۳۴۶۰ کیلومتر. جرم $\frac{۱}{۸۱/۳}$ جرم

زمین. چگالی آن ۰/۶۱ چگالی زمین، می‌باشد. ماه در مداری بیضی شکل، که زمین در یکی ازکانون‌های آنست به دور زمین می‌گردد. نزدیکی زیاد ماه به زمین مطالعه آن را از نخستین روزهای پیدایش نجوم امکان پذیر ساخته است(مایردکا نی ،۱۳۷۴ :۲۲۸)

ماه نیز مانند خورشـــید نزد اقوام کهن مورد پرســـتش واقع شده است.عبده قمر، یا عباد قمر در هند نصف هر ماه را روزه می‌گرفتند و بعد از طلوع ماه طعام و شیرخالص می‌خوردند و در این حالت به ماه نگریســـته حوائج خود را از آن می‌خواســـتند و در حضور بیت ماه به رقص و آواز مشـــغول می‌شدند(شهرســـتانی : ۴۰۴) و از باورهای دیگر اینکه نگاه به ماه برای دیوانگان مضر اســـت و آنها را دیوانه‌تر می‌کند. در مناظره خسرو با فرهاد نظامی گوید:

ماه در شعر معاصر

غزل شهریار تبریزی :

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی
کاهش جان تو من دارم و من می دانم که تو از دوری خورشید چها می بینی
تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من سر راحت ننهادی به سر بالینی
هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشک تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی
من مگر طالع خود در تو توانم دیدن که توام آینه بخت غبار آگینی

(شهریار ،۱۳۸۲:۸۷)

شاعر شهیر معاصر استاد شهریار تبریزی با مخاطب قرار دادن زیباترین پدیده نجومی یعنی ماه، این غزل معروف را سروده است. شاعر در این غزل ماه را تسلی بخش دردهای خود می‌داند. درد خود را با درد ماه یکی می‌بیند چرا که هر دو از دوری معشوق در رنجند. کاستن جان شاعر بسان کاستن جان ماه است کاهش ظاهری معلول دردی است که برجان ماه و برجان شاعر افتاده است. ماه منازل بیست و هشتگانه را طی می‌کند در روزهای آغازین و پایانی باریک و لاغر شده به صورت هلال دیده می‌شود. که این تعبیر در شعر حافظ اینگونه است:

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش که باشد مه که بنماید زطاق آسمان ابرو

(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۸۵)

شهریار حرکت ماه را بی‌قراری و عدم آرامش می‌داند که عاشق را صبر و قرار نیست و قرار گرفتن خوشه‌ی پروین (ثرّیا) در کنار ماه را اشک‌هایی می‌بیند که بر دامنش چکیده است. اوج هنر و زیبایی شعر شاعر در همین جاست. در بیت بعد شاعر مهتاب را به چشمه‌ای تشبیه می‌کند که مردم غم و اندوه خود را در آن می‌شویند. اما از بخت بد شاعر، ماه نیز امشب غمگین است.

در غزلی دیگر شهریار تعبیرات متفاوتی دارد :

دیریست که چون‌هاله همه دور توگردم　　چون باز شـوم از سـرت ای مـه به نگاهی

در فکر کلاهند حـریفان هـمه هـشدار　　هرگـز بـه سـر مـاه نرفتـه سـت کلاهی

در آرزوی جـلوه‌ی مـهتاب جـمالش　　یـا رب گذراندیـم چـه شـبهای سـیاهی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۹۸)

یکی از مناظر دلکش در آسمان‌هاله‌ای است که برگرد ماه بسته می‌شود شاعر خود را مانندهاله تصوّر کرده و معشوق را مانند ماه.

بکاهی شب به شب چون ماه و در چاه محاق افتی

اگـر با تاج خـورشیدی وگـر بر تخت افلاکی　　(شهریار ،۱۳۸۲:۱۶۷)

باز سـخن از کاستن ماه است و ناپدید شدن آن، شـعر مفهوم تعلیمی بلندی دارد اگر از خورشید هم بالاتر باشی و بربلندای افلاک بایستی عاقبت در چاه نیستی ناپدید خواهی شد.

ماه در شعر اخوان ثالث :

در این شب‌های مهتابی

که می‌گردم میان بیشه‌های سبز گیلان با دل بی تاب

در این مهتاب شب‌های خیال انگیز

مرا با خویش، تماشایی و گلگشتی ست بی تشویش .

نگه کن بیشه‌ای سبز ست و مهتاب پس از باران...

شب است و بیشه باران خورده و مهتاب

کبود بیشه پوشیده ست بر تن آبی مهتاب مینایی ..

که این چندم شب است از ماه؟ ...

طلوعش با غروب زهره، یا ظهر زحل همراه ؟　　(اخوان، ۱۳۷۶: ۲۶)

اخوان یک شـــب مهتابی بسیار زیبا را از بیشـــه‌های سرسبز گیلان گزارش می‌دهد شـــبی که خیال شاعر را برانگیخته و به تماشای خویش واداشته است آن هم بدون دل نگرانی و تشـــویش شبی در میان جنگل‌های زیبایی گیلان در هوای آمیخته ماه و باران حس دلنشینی را بیان کرده و با استادی همین حس را به خواننده القا می‌کند بویژه در این لخت «کبود بیشـــه پوشیده‌ســـت بر تن آبی مهتاب مینایی» مهتاب با نور خود برگ برگ درختان را آراســـته اســـت و شاعر در این لخت «طلوعش با غروب زهره، یا ظهر زحل همراه ؟» آرایه‌ی تناسب پرداخته می‌بینیم فضای شعر کا ملاً مهتابی است.

ماه در شعر «صدای پای آب » از سهراب سپهری :

چیزها دیدم در روی زمین
کودکی دیدم، ماه را بو می‌کرد
دست تابستان یک بادبزن پیدا بود
سفر دانه به گل
سفر ماه به حوض ...
همه روی زمین پیدا بود
و بشر را در نور و بشر را در ظلمت دیدم
و نمی‌خندم اگر فلسفه ای ماه را نصف کند
ماه در خواب بیابان چیست
لمس تنهایی ماه
هر کجا هستم باشم
پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است
بد نگوییم به مهتاب اگرتب داریم ... (سپهری، ۱۳۷۵:۱۲۸)

این شـــعر از نمونه‌های برجسته مونولوگ دارمی یا گفتار نمایشی (dramatic monologe)

در شعر معاصر است. در چنین شعری، من شعری سرشت خود و اوضاع و احوال نمایشی را به زبان خود برملا می‌کند. همچنین، برخلاف گفتار مخصوص نمایشنامه- یعنی soliloquy که به جای آن، علاوه بر معادلهای پیشـــنهادی «حدیث نفس» و «خود گریه» می‌توان که « در دل» گذاشت مکان و زمان هویت‌های من شعری در خلال خود شعر آشکار می‌شود. به عنوان نمونه در «صدای پای آب»، من شعری پس از معرفی خود و زادبوم و مذهب و پیشه اش داستان سیر و سلوک خویش را برای مخاطب شعر باز می‌گوید (سپهری،۱۳۷۵: ۱۴۱) شاعر در این بیان عجیب درگیر آسمان و زیبایی‌های آن است خاصه ماه که ذهن شاعر را به خود مشغول کرده اســت. توانایی شاعر در نقاشی و تصویرسازی شاعرانه بی نظیر است به گونه‌ای که در یک لخت یک تابلویی را نشان داده بسیار دلنشین و در عین حال حیرت انگیز و غیرعادی و محال « کودکی دیدم، ماه را بو میکرد» تصویری بدیع و قابل تامل، یا در «سفر ماه به حوض...» جان بخشـــی به ماه و ســـفرماه به حوض، نقاشـــی حوضی که تصویر ماه در آن افتاده اســـت.

در لختـــی دیگـــر تلمیح ظریفی به یک ماجرا و باور دینی اســـت « و نمی‌خندم اگر فلســـفه ای ماه را نصف کند» شـــاعر بـــه باورها و اعتقادات مـــردم احترام می‌گذارد و ماجرای «شـــق القمر» توسط پیامبر بزرگ اســـلام(ص) را در شعر خود مطرح می‌کند. دلبستگی شاعر به ماه تا آنجا پیش می‌رود که به لمس تنهایی ماه » می‌اندیشد و قداست و منزلتی که برای ماه قائل است دیگران را از بدگفتن به ماه باز می‌دارد.

« بدنگوییم به مهتاب اگر تب داریم » که همین لخت زبانزد خاص و عام اســـت و مثل سائر .

ماه در شعر شاملو

نام شعر «غزل بزرگ»

و آن طرف / در افق مهتابی ستاره باران رودر رو

زن مهتابی من و شب پر آفتاب چشمش در شعله‌های بنفش درد طلوع می‌کند..
در آفتاب گرم یک بعد از ظهر تابستان
در دنیای بزرگ دردم زاده شدم
دو چشم بزرگ خورشیدی در چشم‌های من شکفت ..
زن افق ستاره باران مهتابی به زانو در آمد
در افق ستاره باران مهتابی طلوع کرد و باز نالید ... (شاملو، ۱۳۷۲: ۲۸۷)

«افق مهتابی» و «زن مهتابی من » ترکیب‌ها و تصویرهایی هستند که شاعر پرداخته است و افق با مهتاب زیباست بویژه با درخشش ستاره‌ها، در زن مهتابی من، از بانویی سخن می‌گوید که منسوب به مهتاب است و چون ماه روشن است و زیبا، که در قلب سیاهی می‌درخشد. شاملو در غزل نیز از درد می‌گوید دردی که شعله‌های بنفش دارد. که زن مهتابی شاعر از میان این دردهای سوزان و آتشین طلوع می‌کند.

نتیجه:

زیبایی‌های آسمان پیوسته مورد توجه انسان‌ها بوده است به ویژه شاعران بزرگ پارسی‌گوی معاصر که الهامات خود را از آسمان و اجرام نورانی آن گرفته، عاطفه و احساس زلال و شاعرانه، دردها و رنج‌های هجرانی، شیفتگی‌ها و زخم خوردن‌های عاشقی، زخم‌های بیداد و ستم، شادی‌های شاعرانه، تغزل‌های عاشقانه، پایکوبی‌های شبانه، سرمستی‌های عارفانه همه و همه را با ماه و خورشید و سایر سیارات و ستارگان و افلاک و شفق و فلق شام و سحر، زهره و رحل در میان گذاشته آنان را ندیم خوش نیوش و خوش فهم پنداشته اند.

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی آخر ای ماه تو همه رد من مسکینی
کاهش جان تو من دارم و من می دانم که تو از دوری خورشید چه‌ها می بینی

ایـــن درد دل‌هـــا را نـــه تنهـــا از زبان شـــهریار که از زبان شـــاملو ،فروغ،آتشـــی ، معیری،کسرایی،اخوان و استاد شفیعی کدکنی می شنویم. و به این نتیجه می رسیم که پیوند شـــاعر معاصر با آسمان و افلاک تماشایی اســـت و هنوز واژگان کیهانی زنده و پویایند.واما تعداد اصطلاحات نجومی به کار رفته بسیار محدود است.واحکام نجومی مورد توجه شاعران امروزی نیست.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۹۳) ترجمه استاد حسین انصاریان، تهران، اسوه، چاپ اول.

۲. آتشی، منوچهر، (۱۳۶۷) گزینه اشعار، تهران: مروارید، چاپ سوم

۳. آملی، شمس‌الدین محمد ابن محمود، (بی تا) نفایس الفنون فی عرایس العیون، چاپ اسلامیه

۴. اخوان، ثالث مهدی .(۱۳۷۶) سه کتاب، تهران: انتشارات زمستان، چاپ هفتم

۵. اعتصامی، پروین. (۱۳۷۵) دیوان، تهران: انتشارات ایران زمین، چاپ پنجم

۶. بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶) التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، به تصحیح همایی، تهران: نشر هما، چاپ پنجم

۷. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۷) دیوان، تهران: زوار، چاپ پنجم

۸. حسینی، صالح. (۱۳۷۵) گل‌های نیایش، تهران: نیلوفر، چاپ اول

۹. خاقانی، بدیل. (۱۳۸۹) دیوان، به اهتمام عبدالرسولی، تهران: سنایی چاپ اول

۱۰. دکانی، مایر. (۱۳۷۴) نجوم به زبان ساده، مترجم محمد رضا خواجه پور، تهران:گیتا شناسی، چاپ ششم

۱۱. شاملو، احمد.(۱۳۷۲) هوای تازه ، تهرا ن : نگاه ، چاپ هشتم ،

۱۲. شفیعی کد کنی، محمدرضا. (۱۳۷۶) هزاره دوم آهوی کوهی، تهران: علمی، چاپ اول

۱۳. شهرستانی، عبدالکریم. (بی تا) الملل والنحل، ترجمه افضل الدین صدر اصفهانی، تهران: نتشارات اقبال

۱۴. شهریار، محمد حسین. (۱۳۸۲) گزیده غزلیات، یدالله عاطفی، تهران: زرین، چاپ پنجم

۱۵. عطار، فریدالدین. (۱۳۸۷) کلیات دیوان، تهران: شقایق، چاپ اول

۱۶. فرخزاد، فروغ. (۱۳۶۸) ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، تهران: مروارید، چاپ هفتم

۱۷. کسرایی، شیاوش. (۱۳۷۸) از خون سیاوش، تهران: سخن، چاپ اول

۱۸. ماهیار، عباس. (۱۳۸۸) ثری تا ثریا، کرج: جام گل، چاپ دوم

۱۹. معیری، رهی. (۱۳۷۷) سایه عمر، تهران: زوار، چاپ هشتم

۲۰. ملا مظفر. (۱۲۷۴) شرح بیست باب، تهرا ن

۲۱. مصفـــی، ابوالفضـــل. (۱۳۵۲) فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز، موسســـه تاریخ و فرهنگ ایران، چاپ اول

۲۲. نظامی گنجوی، الیاس. (۱۳۶۶) کلیات، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم .